

## ادبیات کودکان و نوجوانان پرتغال در دوران استعماری و پس از آن

● نوشته: فرانسکا بلوکیل

● ترجمه و تلخیص: شقایق قندهاری



کتاب‌ها ابزار تحقق و شکل‌گیری ایدئولوژی شد و نتیجه آن تولید انبوهی از کتاب‌های مرتبط با مسئله استعمار بود. تنها در کتاب‌هایی که در آخر دهه ۱۹۶۰ نوشته شده، تغییراتی در نگرش به مردم و ملیت‌های غیراروپایی ایجاد می‌شود.

ادبیات دوران استعمار

جامعه استعماری، تفکر و نگرش تبعیض نژادی روز را منعکس می‌کرد: به طور فطری سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان برتر هستند و سیاه‌پوستان باید قدر رهایی از جهل و گمراهی را توسط سفیدپوستان بدانند. تنها تعداد اندکی از نویسندگان، از این دیدگاه پیروی نکردند: چون در آن زمان شرایط سیاسی و ایدئولوژیکی اجازه ظهور به سایر اندیشه‌ها را نمی‌داد. مردم پرتغال ساکن آفریقا، زندگی در آفریقا را بر کشور خود ترجیح می‌دادند. آنها از نوع رابطه خود با مردم آفریقا بسیار راضی بودند و بهتر از آن را تصور نمی‌کردند. در خود کشور پرتغال هم بسیاری از مردم، به مسائل استعماری علاقه‌ای نداشتند.

همان‌طور که «مانوئل فریرا» منتقد ادبی می‌گوید کتاب‌هایی که در طول دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تألیف شده توسط مأموران ارتشی و افسران نظامی نوشته شده است. آنچه او درباره ادبیات بزرگسال بیان می‌کند، در مورد ادبیات کودک و نوجوان نیز صادق است: «ادبیات استعماری تولید شده، ویژگی‌های دوره خود را به خوبی نشان می‌داد؛ هدف اصلی آن ستایش مردم سفیدپوست به سبب مبارزه آنها با سیاهان بود و توجه بسیار ناچیزی به وضعیت و مشکلات سیاه‌پوستان می‌شد. در این دوره، همان‌طور که در نوشته‌ها مشخص شده است، از

روزگاری حکومت استعماری پرتغال شامل برزیل، گینه بیسائو، موزامبیک در آفریقا، تیمور شرقی و بخش‌هایی از قلمرو هند بود. در دهه ۱۹۶۰ میلادی، به دنبال استقلال بسیاری از کشورهای آفریقایی که پیش از آن مستعمره سایر قدرت‌های استعماری بودند، پرتغال با نگرانی، بخش‌های استعماری را بخش‌های جدایی‌ناپذیر خود دانست به این ترتیب، بسیاری از این مناطق در حدود پانزده سال برای کسب آزادی و استقلال مبارزه کردند و سرانجام، در سال ۱۹۷۴ این امر به سقوط نظام دیکتاتوری و فاشیستی پرتغال منجر شد. یک سال بعد، کشورهای تحت سلطه و استعمار پرتغال، البته به جز ماکائو، صاحب استقلال شدند.

تا پیش از سال ۱۹۷۵، کشورهای تحت سلطه استعماری، در ادبیات کودکان و نوجوانان حضور قابل توجهی داشتند. زمانی که دیکتاتور «آنتونیو د الیویرا سالازار» در سال ۱۹۲۸ به قدرت رسید، نظام سیاسی فاشیستی وی، سانسور شدیدی را به وجود آورد. این رژیم، تحصیل علم را خطرناک تلقی کرد و به همین دلیل، تنها یک دوره آموزش سه‌ساله در مدرسه را ضروری تشخیص داد. در واقع، مردم مستعمرات می‌بایست فقط خواندن و نوشتن را می‌دانستند و نه بیشتر. تمامی کودکان ساکن پرتغال، موزامبیک، گینه و یا هر منطقه استعماری دیگر پرتغال، کتاب‌های آموزشی یکسانی می‌خواندند. در این کتاب‌ها ارزش‌های یکسانی از خدا، مذهب، خانواده و ملیت به آنها منتقل می‌شد تا شاید بدین وسیله، کودکان به تاریخچه و حکومت استعماری خود تحت عنوان «پرتغال در هر دو طرف مرزهای آبی» افتخار کنند. اکثر

بسته بودن احتمالی مدارس می‌دهد، درست مثل یک نوجوان عادی و معمولی عکس‌العمل نشان می‌دهد؛ عکس‌العملی که با بخشی از شخصیت برجسته او سازگار نمی‌آید:

«خدا خدا می‌کنم که مدرسه خودمان هم تعطیل باشد و بزنبیم برویم ولگردی.»

از طرفی، دیگر آدم‌های داستان، یا رفتاری تکراری و قابل پیش‌بینی دارند یا نقشی در داستان ایفا نمی‌کنند.

جلال، پس از مرگ پدرش، علی‌القاعده باید به مصایب و مشکلات شدید اجتماعی و اقتصادی دچار شود. وضعیت جدید جلال، پایان شرایط عادی اوست. در واقع، داستان و ماجرای اصلی آن، می‌بایست در این وضعیت جدید شکل بگیرد، اما کتاب درست در همان نقطه پایان می‌یابد؛ وضعیتی که می‌توانست با قراردادن جلال در آن و طرح رهنمودهای اجتماعی و اقتصادی راهکاری برای همسالان جلال، در برخورد با شرایط جدید ارایه دهد.

### دغدغه‌های بایرامی

بایرامی در «کوه مرا صدا زد» در وصف محیط بی‌جان، حساسیت ویژه‌ای از خود نشان می‌دهد. او رویدادها را لحظه به لحظه و مرحله به مرحله پیش می‌برد. از لحظه ورود جلال به روستای ورگه‌سران، نویسنده هر عاملی را بهانه‌ای برای وصف و نشان دادن محیط همجوار قرار می‌دهد. از جاده به درختان لخت می‌رسد و از درخت صعود می‌کند و از ورای شاخه‌ها آسمان را می‌بیند و ابرها و... این حساسیت بایرامی، در دیگر آثار او نیز دیده می‌شود. نمونه‌ای از توصیف‌ها را با هم می‌خوانیم:

«جوالدوز و نخ را گرفتم و چپاندم توی جیبم. از جلوی آسیا گذشتم، پل را رد کردم و کنار دیوار یونجه‌زار حاج لطیف راه افتادم روی راه بالایی یونجه‌زار. الاغی داشت برای خودش ول می‌گشت و هر بار که به پشکل‌های ریخته بر راه می‌رسید، می‌ایستاد. پشکل را بو می‌کرد و سرش را بالا می‌برد و پوزه و بینی‌اش را می‌لرزاند.» (بادهای خزان ص ۱۴) (۶)

پانوشته:

- ۱- تهران، ۴ قذیانی، کتاب‌های شکوفه.
- ۲- بیشتر قهرمان‌های داستان‌ها، حتی داستان‌های محسن مخملباف، الزاماً در برابر یک عقیده مخالف یا شخصیت فیزیکی مخالف قرار گیرند.
- ۳- مرابای شیرین، انتشارات معین ۱۳۷۷، هممان مامان نشری ۱۳۷۶.
- ۴- ستاره‌ای به نام غول در ۲ جلد تهران، قذیانی، ۱۳۷۵، درس انار، نشر پیدایش، سال ۱۳۷۶، دره آهوان - تهران، سروش، ۱۳۷۴.
- ۵- دختر آینه‌پوش، تهران، سروش، ۱۳۷۶.
- ۶- تهران: سازمان تبلیغات اسلامی حوزه هنری.

سیاه‌پوستان سوءاستفاده می‌شد و کسی برای آنها ارزش و شأن انسانی قائل نبود.

در طول این دوره سه نوع کتاب منتشر شد: ادبیات غیرداستانی درباره مستعمره‌سازی، داستان‌های کوتاهی در مورد استعمار و داستان‌های ادبی حادثه‌ای. نویسندگان آثار ادبیات غیرداستانی، بیشتر بر کشف مناطق استعماری پرتغال و بیوگرافی کاشفان آن توجه داشتند. یکی از نویسندگان برجسته این حیطه «آدولفو سیمونس مولر» بود که اغلب کودکان و نوجوانان، آثارش را مطالعه می‌کردند. در فاصله سال‌های ۱۹۶۶ - ۱۹۵۹ روزنامه‌نگار فرانسوی «ایلین سانکو» در تمام نقاط دنیا، درباره پرتغال مطلب می‌نوشت. آثار او برای کودکان و نوجوانان پرتغالی دوازده سال به بالا نوشته و در آنها از مردم بومی با احترام یاد می‌شد. نویسنده می‌کوشید فرهنگ‌های قبیله‌ای را درک کند. برخی از کتاب‌های وی هنوز هم در بازار کتاب به چشم می‌خورد.

کنترل دولت بر آثار منتشر شده کودکان و نوجوانان، به خوبی در داستان‌های کوتاه نوشته شده درباره استعمار، انعکاس یافته است. «فریرا» یکی از نخستین نویسندگانی بود که به جمع‌آوری داستان‌های آفریقایی اقدام و برخی از آنها را برای کودکان و نوجوانان یازنویسی کرد. این مجموعه داستان‌های کوتاه، غیرآموزشی و شخصیت این داستان‌ها افراد عادی هستند. در واقع، نویسندگانی که قصد چاپ آثار خود را داشتند، از اصول فرهنگی زمان خود پیروی می‌کردند. داستان‌های حادثه‌ای که به لحاظ مکانی، در مناطق استعماری می‌گذرد، به خصوص آثار دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ حاوی کلیشه‌های تبعیض‌نژادی و ملی هستند. به عنوان مثال، داستان «ماری کوچولو در آفریقا» نوشته «فرناندو دکاسترو» که هشت بار تجدید چاپ شد (آخرین چاپ آن در سال ۱۹۷۳)، رفتار خوب و کلیشه‌ای استعمارگران نسبت به نوکران سیاه‌پوست آنها را نشان می‌دهد. تفاوت نژادی همچنان باقی است؛ سفیدپوستان نژاد برتر و سیاه‌پوستان نوکر و خدمتکار آنها هستند. نمونه دیگر «جانی آفریقایی» نوشته «امیلیا د سوزاکوتا» (چاپ ۱۹۳۲) است.

در این اثر، افسانه‌های آفریقایی برای کودکان و نوجوانان روایت می‌شود. هدف از تألیف این اثر، علاقه مند کردن بچه‌های پرتغالی به کشور خود است تا بدین وسیله آنها متوجه ثروت و توانایی کشور خود در آفریقای مستعمره پرتغالی شوند. نکته جالب این است که در این اثر، به جز «جانی»، در مناطق زیبای آفریقا سیاه‌پوست دیگری وجود ندارد؛ آفریقای بدون سیاه‌پوستان! اما شاید این اثر، از داستان‌های پیش و پا افتاده و نازل «سیاه‌پوستان وحشی» در کتاب‌های «ماجرای شگفت‌انگیز» نوشته «نینه» (چاپ ۱۹۷۴) و «در قاره آفریقا» نوشته «پارسریا آنتونیو ماریا پریرا» (چاپ ۱۹۴۵) بهتر باشد. با گذشت زمان، آرمان‌های سیاسی و فرهنگی تغییر کردند و «به خصوص در اواخر دوره دیکتاتوری و استعماری» کتاب‌هایی چاپ شدند که چهره متعادل‌تری از سیاه‌پوستان نشان می‌دادند به عنوان نمونه «دی کاسترو» کتاب «تعطیلات در گورونگوسا» را نوشت و احترام خود را به سیاه‌پوستان

نشان داد؛ اگر چه هم‌چنان نشانه‌های تبعیض نژادی در آن قابل تشخیص بود.

● کتاب‌های کودکان و نوجوانان، پس از ۱۹۷۵

از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا اوایل دهه ۱۹۹۰ شاهد تغییر و تحولات چشمگیری در ادبیات کودکان و نوجوانان هستیم. در طول این دوران بیست ساله پس از انقلاب، در حدود سیصد رمان برای کودکان و نوجوانان ۸ تا ۱۴ ساله نوشته شده که این آمار، در حدود هفت برابر سال‌های قبل از این دوران است. پس از پایان دوران سرکوب فرهنگی، نویسندگان پرتغالی توانستند آزادانه آنچه را که می‌خواستند بنویسند. اما سرنوشت کتاب‌های مرتبط با مناطق استعماری چه شد؟ پس از استقلال کشورهای آفریقایی مستعمره پرتغالی، نگرش مردم پرتغال به سرعت تغییر کرد. به نظر می‌رسید آنها از گذشته خود شرمسارند و می‌بایست با جنگ استعماری و با مسائل و مشکلات اقتصادی کشور خود دست و پنجه نرم کنند. برخلاف گذشته، آنها رفتار و اعمال قهرمانانه گذشتگان خود را نستودند و سعی کردند هر آنچه را که مسائل استعماری را به یادشان می‌آورد، به طور کلی کنار بگذارند. در این دوره، همه با تدبیر و احتیاط از گذشته سخن می‌گفتند؛ چون هیچ کس نمی‌خواست یک فرد حامی استعمار تلقی شود و در واقع، مردم پرتغال می‌خواستند مشکلات خود را در آفریقا به فراموشی بسپارند. پس از مدتی، این نگرش جای خود را به توجه به فرهنگ و تاریخچه پرتغال سپرد، اما در سطحی متفاوت. در طول سال‌های (۷۴ - ۱۹۲۸) تنها هدف، ستایش کشور و یادآوری جنبه‌های مثبت تاریخ گذشته بود.

از اواخر دهه ۱۹۷۰ روشنفکران و نویسندگان، جوایز هویت واقعی و چگونگی رفتار و کردار خود شدند و بدین ترتیب، به شناخت کشور خود، علاقه بیشتری نشان دادند. تأکید و اهمیت نسبت به فرهنگ پرتغالی، به خوبی و به طور چشمگیری خود را در ادبیات کودکان و نوجوانان نشان داد. نویسندگان نظیر «انید بلایتن» در این خصوص نقش مهمی داشتند. در این کتاب‌ها، نوجوانان حداقل با یکی از جنبه‌ها و مفاهیم فرهنگ، تاریخ و یا جغرافیایی پرتغال آشنا می‌شوند.

در کنار رمان‌های حادثه‌ای برای کودکان، دو نویسنده زیر دست، «الیس ویرا» و آنتونیو تورادو» داستان‌ها و افسانه‌های شرق را برای کودکان بازنویسی کردند. کنار داستان‌های کوتاه آفریقایی که با منظور و هدف اخلاقی نوشته می‌شده، آثار نویسندگانی چون «مارگارت کیندل» نیز تحت عنوان «افسانه‌های آفریقایی برای شما» قابل توجه است. این اثر در سال ۱۹۷۶ به چاپ رسید و مجموعه‌ای از ۲۸ داستان است که بر اساس ضرب‌المثل‌های آفریقایی نوشته شده‌اند.

تغییر نگرش در دهه ۱۹۹۰

از میان سیصد کتاب منتشر شده در فاصله سال‌های ۱۹۹۴ - ۱۹۷۴ در حدود سی اثر، به طور تصادفی انتخاب شدند که بررسی آنها نشان می‌دهد نویسندگان آنها کوچکترین توجهی به دوران استعمار کشور خود ندارند. بر عکس، چنین می‌نماید که دوره تجزیه تحلیل و نقد فرارسیده و حرص و طمع، به عنوان

عوامل بسط قلمرو کشور و تخریب سایر تمدن‌ها ذکر شده است. در واقع، تنها در شش کتاب از این مجموعه، اشاراتی به مسائل دوران استعماری کشور شده است. اما در مجموع به نظر می‌رسد دیگر کسی برای مسائل دوران استعماری ارزش قائل نیست. تا پیش از دهه ۱۹۹۰، «ویرا» تنها نویسنده‌ای بود که افراد سایر ملل را در داستان‌های خود می‌گنجاند و جایی به آنها می‌داد. با مهارت، حضور مردم و نژادهای مختلف را در کنار هم نشان می‌دهد. مثلاً او تساوی میان مردم عرب ساکن پرتغال را با مردم کشور پرتغال نشان می‌دهد. او هرگز به طور مستقیم و صریح، در مورد تبعیض نژادی سخن نمی‌گوید. با این حال، با ظرافت و نکته‌سنجی، جامعه استعماری را زیر سؤال می‌برد و بدون کاستن از علاقه مخاطبان، مسائل اجتماعی را بازگو می‌کند.

تا سال ۱۹۹۰ هیچ اشاره‌ای به حضور مردم آفریقایی، هندی، برزیلی و یا آسیایی در کشور پرتغال نشده است. قهرمان داستان‌ها همیشه سفیدپوستان پرتغالی بودند. این امر شگفت‌انگیز است چون با پایان گرفتن عمر حکومت استعماری، پرتغال شاهد ورود قابل توجه مردم آفریقا به این کشور شد. اکثر این افراد تازه وارد، در اطراف «لیسیون» ساکن شدند. در این منطقه اکثر مردها به کارهای ساختمانی وزن‌ها به خدمتکاری و نظافت مشغول هستند. حتی در بعضی از مدارس این شهر، تعداد دانش‌آموزان سفیدپوست و سیاه‌پوست با هم تفاوتی ندارند. بسیاری از مردم آفریقایی، با شرایط بسیار بدی در دامنه‌های شهر لیسیون زندگی می‌کنند و اگر چه مردم پرتغال، مایل به پذیرش این واقعیت نیستند، اما با بی‌اعتمادی، به ساکنان آفریقایی می‌نگرند. تنها در طول چند سال اخیر، نگرش تبعیض‌نژادی در کتاب‌ها مطرح شده است. کتاب «تفاوت رنگ‌ها» نوشته «آنا سالوانها» چاپ ۱۹۹۴ در همین خصوص نوشته شده است. در این اثر، بزرگسالان سفیدپوست و سیاه‌پوست، معاشرت با یکدیگر را می‌آموزند، تعصبات تبعیض‌نژادی آشکار و مسائل و مشکلات سیاه‌پوستان بازگو می‌شود.

برای کودکان، داستان‌های کوتاه و اشعاری خلق شده که از نگرش و دیدگاه خلاف تبعیض‌نژادی، برخوردار است و در این آثار، نویسندگان میزان اهمیت و ارزش سایر فرهنگ‌ها و ملل را نشان می‌دهند.

توجه اندک به مسائل دوران استعمار در ادبیات کودکان و نوجوانان از سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۴ نشان می‌دهد که مردم پرتغال هنوز نتوانسته‌اند گذشته خود را به طور کامل هضم کنند و هنوز سعی دارند از برخورد با دشواری‌های این عصر پرهیز کنند. در واقع درگیری ذهنی آنها با این مسئله، مانع از فراغ خاطر آنها و خلق آثار بدون دغدغه می‌شود. با این حال، به نظر می‌رسد که وضعیت روبه بهبود و تغییراتی در پیش است. هم اینک، به نظر می‌رسد که مردم پرتغال آماده‌اند با جدیت و واقع‌بینی، با این دوره روبه‌رو شوند. بدین ترتیب، آنها می‌توانند به مسئله تبعیض‌نژادی توجه کنند و به وضعیت مردم غیر سفیدپوست ساکن کشور خود بپردازند.